

مطالعه تطبیقی شروح نهج البلاغه در برهان فسخ عزایم

محمد جواد فلاح^{۱*}، احد فرامرز قراملکی^۲

۱. دانشجوی دکتری معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۷/۸/۱۸؛ تاریخ تصویب: ۸۷/۱۱/۱۰

چکیده

گزارش تجربه‌گونه امیرمؤمنان علی(ع) از شناخت خدا به سست شدن عزیمت‌ها و گشوده شدن بسته‌ها راهی نو در خداشناسی است. مواجهه شارحان نهج‌البلاغه با این روایت، مسأله تحقیق حاضر است. بررسی تطبیقی شروح نهج‌البلاغه مواضع اختلافی و اشتراکی آنان در فهم کلام امام علی(ع) را توصیف و تبیین می‌کند. آنان با سه رهیافت درون‌دینی، فلسفی و کلامی به تقریر و تحلیل شناخت خداوند به فسخ عزایم پرداخته‌اند. تفسیر روایت به شناخت از طریق معرفت نفس، حاصل رهیافت درون‌دینی است که بر اساس آن، تجربه حضور تدبیر الهی در خویشتن به دست می‌آید. این رهیافت مبتنی بر برخی از آیات قرآن و روایات معصومین (ع) است که عده‌ای از شارحان بدان استناد جسته‌اند. رهیافت فلسفی مفاد روایت را به برهان وجوب و امکان تحویل می‌دهد و رویکرد کلامی، آن را به برهان حدوث برمی‌گرداند. شارحان نهج‌البلاغه در بیان مدلول طریق فسخ عزایم نیز اختلاف دارند. اثبات صانع، اثبات تدبیر الهی، قدرت الهی و یکتایی خداوند، نتیجه این طریق دانسته شده است.

واژگان کلیدی

فسخ عزایم، شروح نهج‌البلاغه، برهان وجوب و امکان، برهان حدوث، تدبیر و قدرت الهی.

مقدمه

راه‌های شناخت خداوند اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسایل در میان نحله‌های مختلف فلسفی، کلامی، عرفانی و ... است. فیلسوفان در الهیات بالمعنی‌الاصح و متکلمان در بحث اثبات صانع برهان‌های گوناگونی را ذکر کرده‌اند. برهان‌های رایج و مدونی را که در تاریخ تفکر الهیاتی مورد نقد و بازسازی قرار گرفته‌اند، برهان‌های کلاسیک می‌نامیم. متون دینی به ویژه معارف اسلامی نیز از شناخت خدا سخن می‌گویند. مقایسه شیوه‌های شناخت خدا در معارف اسلامی، میراث فلسفی و کلامی و عرفانی از مباحث مهم است.^۱ در میان معارف و آموزه‌های اسلامی، معارف علوی جایگاه خاص دارد. امیرمؤمنان علی(ع) تجربه‌های ارزشمندی را بیان فرموده‌اند که راهی نو در شناخت خدا می‌باشد. یکی از این تجربه‌ها، شناخت خدا از طریق برهان فسخ عزایم است که به صورت زیر گزارش شده است:

عرفتُ الله بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ (نَقْضِ الْهِمَمِ) (سید رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۲۵۰)؛ خدا را شناختم از سست شدن عزیمت‌ها، گشوده شدن بسته‌ها^۲ و (شکستن همت‌ها)^۳ (شهیدی، ۱۳۷۸، ص ۴۰۲).

این گزارش از جهات مختلفی قابل تحقیق است. نخستین مسأله به صدور آن مربوط است. آیا این روایت از امیرمؤمنان و یا یکی از معصومان(ع) قطعی‌الصدور است؟ اعتبار روایی آن چگونه است؟ براساس مطالعه‌ای تحقیقی نشان داده شده است که این روایت، هشت‌گونه در منابع روایی نقل شده است که با بررسی مجموعه این روایات از صدور این روایت از معصومان(ع) اطمینان حاصل شده است.^۴ شناخت خدا به فسخ عزایم را بر این اساس می‌توان از معارف علوی دانست.

۱. تمایز معارف اسلامی از فلسفه و کلام اسلامی ر.ک مطهری، ج ۱۳، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۲. فیض الاسلام این روایت را این گونه ترجمه کرده است: «خداوند سبحان را شناختم از به هم خوردن اراده‌هایی که شخص در آنها پایدار است و به بازشدن گره‌ها» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹، حکمت ۲۴۲، ص ۱۱۹۶) کریم زمانی در ترجمه این روایت علوی آورده است: «خدای سبحان را به فسخ شدن عزم‌ها، گشوده شدن پیوند پیمان‌ها و شکستن همت‌ها می‌شناسم» (زمانی، ۷۰۱).

۳. در برخی نسخ نهج‌البلاغه عبارت «ونقض الهمم» نیامده است.

۴. گزارش‌های گوناگون و بررسی اسناد و مصادر این روایت ر.ک، معارف؛ فرامرز قراملکی؛ فلاح؛ بررسی اسناد روایات عرفان الله ...». تحقیقات قرآن و حدیث الزهر، ۱۰، صص ۱۰۱-۱۲۳، ۱۳۸۷.

مسأله دیگر، جستجو درباره میزان تأثیرپذیری دانشمندان اسلامی از این گونه شناخت خدا در گستره‌های معرفتی گوناگون چون کلام، فلسفه و عرفان در دوره اسلامی و مقایسه آن با ادله رایج و کلاسیک فلسفی و کلامی است. یکی از پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه، نشانگر وام‌داری جلال‌الدین مولوی (د. ۶۷۲) از شناخت خدا به وسیله فسخ عزایم است.^۱

از آنجا که برهان فسخ عزایم در نهج‌البلاغه آمده است و بر این اثر جاودانه شروع گوناگون تألیف شده است (تهرانی، بی‌تا، ص ۱۱۱)، مواجهه شارحان نهج‌البلاغه با شناخت خدا به گسست تصمیم قابل پژوهش است. این پژوهش می‌تواند به دو مسأله عمده کیفیت دلالت و تحلیل مدلول، معطوف گردد؛ زیرا شناخت خدا از طریق برهان فسخ عزایم، در واقع دلالت فسخ عزایم بر خدا است و آن از حیث چگونگی دلالت و چستی مدلول محتاج پژوهش است.

۱. مسأله نخست، نحوه تقریر برهان فسخ عزایم است. پرسش‌های عمده در این مسأله را چنین می‌توان بیان کرد: آیا شارحان نهج‌البلاغه به اهمیت و نوآوری این راه شناخت خدا توجه داشته‌اند؟ آنان طریق فسخ عزایم را در شناخت خدا چگونه تقریر می‌کنند؟ آیا آنان به بیان صورت برهان و تحلیل ساختار منطقی و مبانی آن می‌پردازند؟ آیا آنان شناخت خدا از طریق فسخ عزایم را هم سو با گفتمان الهیات فلسفی و کلامی در دوره اسلامی تقریر می‌کنند و آن را به یکی از برهان‌های رایج نزد فیلسوفان و متکلمان ارجاع می‌دهند؟ آیا شارحان نهج‌البلاغه این بیان امیرمؤمنان علی (ع) را راه مستقلى در شناخت خدا می‌دانند؟ آیا تقریرهای متنوع و گوناگون از این طریق شناخت خدا، نزد شارحان وجود دارد؟ رهیافت آنان به روایت «عُرِفْتُ بِاللَّهِ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ» چیست؟

۲. مسأله دوم: تحلیل مدلول این طریق شناخت خدا است. پرسش این است که گسستن و

۱. مولوی این تجربه (عزم بر نگفتن و گسسته شدن آن عزم) را مورد تأمل و مذاقه قرار می‌دهد و از عزم‌شکن قاهر و مسخر جستجو می‌کند:

کیست آن کت می‌کشد ای معتنی	آنکه می‌نگذاردت کین دم زنی
صد عزیمت می‌کنی بهر سفر	می‌کشاند مر تو را جای دگر
ز آن بگرداند به هر سو آن لگام	تا خبر یابد ز فارس، اسب خام

(۳: ۴۴۵۵-۴۴۵۳)

یا در جای دیگر آورده است:

این حروف حال‌هات از فسخ اوست
عزم و فسخت هم ز عزم و فسخ اوست (۳: ۲۷۸۱)

مواضع دیگر را رک فلاح، محمدجواد، قراملکی، احد فرامرزی، خداشناسی علوی در مثنوی مولوی، آینه میراث، ۳۸، صص ۱۴۴-۱۵۵، زمستان ۱۳۸۶).

سست شدن عزم و تصمیم و شکست همّت در خداشناسی دقیقاً بر چه امری دلالت می‌کند؟ آیا این راه، وجود باری تعالی را اثبات می‌کند و یا یکی از اوصاف او را نشان می‌دهد و یا ما را به رابطه خاص انسان و خدا رهنمون می‌کند؟ یا صرفاً وجود عاملی غیرمادّی و فاعلی ماوراءطبیعی را اثبات می‌کند؟ آیا شارحان نهج‌البلاغه خود به تحلیل مدلول این طریق شناخت خدا پرداخته‌اند و یا سؤال‌های یاد شده را باید از طریق تحلیل تقریر آنان به دست آورد.

روش تحقیق

مطالعه حاضر نخستین پژوهشی است که به بررسی دیدگاه شارحان نهج‌البلاغه در فهم شناخت خدا از طریق برهان فسخ عزایم می‌پردازد. روش ما در این پژوهش، مطالعه تطبیقی شرح‌های نهج‌البلاغه در مورد روایت مذکور است. مطالعه تطبیقی را شناخت پدیدار یا دیدگاه در پرتو توصیف و تبیین مواضع خلاف و وفاق امور مورد مقایسه دانسته‌اند (قراملکی، ۱۳۸۵، صص ۲۸۹-۲۹۳).

هدف این پژوهش دستیابی به شناخت ژرف‌تر و فهم جامع‌تر از روایت «عرفت الله بفسخ العزایم» از طریق توصیف و تبیین مواضع اختلافی و مشترک شارحان نهج‌البلاغه در فهم آن است.

بدین جهت، ما ابتدا آرای شارحان نهج‌البلاغه را به ترتیب تاریخی بیان می‌کنیم و از طریق مقایسه سلف با خلف، تطور و گوناگونی تفسیرهای شارحان را در بستر زمان به دست می‌آوریم و پس از کشف شباهت‌ها و تفاوت‌ها، دیدگاه‌های عمده را از میان آرای آنان دریافت می‌کنیم. ملاک ارجاع تقریرهای مختلف به دیدگاه‌های عمده و طبقه‌بندی آنها، اشتراک در رهیافت شارحان است. آرای شارحان را برحسب نوع رهیافت آنان (مانند رهیافت‌های درون-دینی، فلسفی و کلامی) طبقه‌بندی می‌کنیم.

مفاهیم تحقیق

امر دلالت‌کننده بر معرفت خدا در این روایت، سه عنصر «فسخ عزایم»، «حل عقود» و «نقض همم» است. هر یک از این سه عنصر، تعبیر اضافی و مرکب از مضاف و مضاف‌الیه‌اند. مضاف‌الیه در هر سه مورد از حالات نفسانی بر تصمیم قاطع و موضع جازم فرد حکایت دارند. باتوجه به اینکه این سه معانی نزدیک به هم دارند - هرچند برخی این‌ها را سه راه مستقل می‌دانند - ما عبارت فسخ عزایم را بررسی و معنا می‌کنیم.

مضاف در این عبارت «فسخ» است که در دو عبارت دیگر، «حل» و «نقض» با آن معنی نزدیک دارند. لغت‌دانان چند معنا برای فسخ ذکر کرده‌اند، از جمله در مجمع‌البحرین فسخ به معنای نقض و شکستن آمده است.^۱ در کتاب العین گسستن، زوال و گشوده شدن را در معنای فسخ آورده است.^۲ در لسان العرب نیز نقض را مرادف با معنای فسخ دانسته است. با بررسی نظرات اهل لغت در مورد کلمه فسخ که از واژگان اصلی ما در تحلیل برهان فسخ عزایم است، روشن می‌شود که آنها نقض و حل را که دو مضاف دیگر روایت فسخ عزایم است، با آن مترادف می‌دانند.

مضاف‌الیه ما در این عبارت عزم است که صاحب مجمع‌البحرین آن را اراده قوی و حتمی بر انجام کاری معنا کرده است.^۳ این معنا، یعنی شدت و قوت قلب بر انجام کار و حتمیت آن در لسان العرب^۴ و کتاب العین نیز آمده است.^۵ با توجه به مفاهیم این روایت و معنای لغوی آن مشخص است که این سه در یک امر مشترکند و آن تصمیم حتمی است که در نفس ایجاد می‌شود و قریب الوقوع است. اینها افعال جوانحی هستند و از مقوله امر نفسانی درونی که مراتب انگیزه‌اند می‌باشند؛ یعنی «موضعی را اخذ کردن» این سه نوع از نوع رفتارهای بیرونی ارتباطات اجتماعی ما نیستند و نمی‌توان آنها را جزء افعال روزمره و فیزیکی مثل دویدن، کارکردن و ... دانست. در ترجمه‌های نهج البلاغه و نیز دیدگاه شارحان به این معنا توجه شده است. شارحان نهج البلاغه با سه رهیافت (درون‌دینی، فلسفی و کلامی) به تحلیل این روایت پرداخته‌اند.

مراد از رهیافت درون‌دینی، تفسیر روایت مورد بحث برحسب آموزه‌های آیات و روایات است. شارحانی که شناخت خدا از طریق فسخ عزایم را مطابق گفتمان معارف اسلامی تفسیر کرده‌اند، رهیافت درون‌دینی دارند. معنای رهیافت فلسفی، تفسیر روایت مورد بحث، مطابق با گفتمان تفکر فلسفی و ارجاع مفاد روایت به یکی از عمده‌ترین برهان‌های فلسفی (مانند برهان وجوب و امکان) است و مراد از رهیافت کلامی، فهم و شناخت خدا از طریق فسخ عزایم بر

۱. «فسخ الشيء نقضه، تقول فسخت البيع وفسخت العزم ای نقضتھما» (طریحی، ۱۳۷۵، ص ۴۳۹)

۲. «الفسخ زوال المفصل عن موضعه... وفسخت البيع بینھما فانفسخ ای: نقضتھ فانقض... والفسخ حل العمامه، تقول افسخ عمامتک ای حلھا» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ص ۲۰۲).

۳. «عزیمه: اذا اردت فعله وقطعت علیہ» (طریحی، ۱۳۷۵، ص ۱۳)

۴. «العزم والعزیمه عقد القلب علی امضاء الامر» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ص ۳۹۹).

۵. «العزم: ماعقد علیہ القلب انک فاعله، او من امر تیقتته. ومالفلان عزیمه ای ما یثبت علی امر یعزم علیہ» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۳).

اساس گفتمان تفکر کلامی در دوره اسلامی و ارجاع مفاد روایت به یکی از برهان‌های رایج کلامی (مانند برهان حدوث) است.^۱

حاصل این سه رهیافت سه تقریر است: تقریر مبتنی بر معرفت خدا بر اساس معرفت نفس و دال بر مدبر نفس، تقریر مطابق برهان وجوب و امکان، تقریر مطابق برهان حدوث. شارحان متقدم با صراحت به تحلیل مدلول شناخت خدا به فسخ عزایم پرداخته‌اند. بر اساس تحلیل نوشته‌های آنان می‌توان دیدگاه‌های عمده‌ای را در این خصوص دریافت کرد از جمله: اثبات صانع، بیان قدرت الهی و بیان مسخر بودن انسان به تدبیر الهی.

گزارش اجمالی

بررسی تاریخی شرح‌های نهج‌البلاغه نشان می‌دهد، دلیل و برهان «فسخ عزایم» مورد توجه شارحان نهج‌البلاغه بوده است. با توجه به شروع موجود علی بن زید بیهقی «فرید خراسان» (۴۹۳ - ۵۶۵ ه.ق) اولین کسی است که در شرح خود «معارج نهج‌البلاغه» به شرح و توضیح این حکمت پرداخته است.

منه‌اج‌البراعه دومین گزارش را از این حکمت آورده است؛ قطب‌الدین راوندی (متوفی ۵۷۳ ق) صاحب این شرح است.

شرح دیگری که این حکمت را توضیح و تبیین کرده «حدایق الحقایق» است، این شرح که در سال ۵۷۶ ه.ق به پایان رسیده، توسط قطب‌الدین محمد بن حسین بیهقی کیزری نگاشته شده است.

از جمله مشهورترین شرحی که در قرن هفتم به شرح این حکمت علوی پرداخته‌اند «ابن ابی الحدید» (۵۸۶-۶۵۵ ه.ق) در شرح معروف خود و نیز ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹ ق) است.

الهی اردبیلی (وفات ۹۵۰ ق) از علمای قرن دهم است که به توضیح ترجمه‌وار این روایت بسنده کرده است و در نهج‌الفصاحه بدان پرداخته. ملافتح‌الله کاشانی (متوفای ۹۸۸ ق) حکمت را شرح کرده است. از علمای قرن یازدهم می‌توان ملاصالح قزوینی را نام برد که در شرح ادیبانه خود، این حکمت را مبسوطاً شرح کرده است.

از شارحان قرن سیزدهم که این حکمت را شرح کرده‌اند، «نواب لاهیجی» است که در شرح

۱. تمایز رهیافت فلسفی و کلامی در اثبات وجود خدا (حلی، ۱۴۱۹، ص ۲۸۰).

خود (۱۲۲۶ هـ.ق) آن را توضیح داده است. محمد عبده (وفات ۱۳۲۳) در شرح خود؛ میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی، (۱۲۹۱-۱۳۲۴ هـ.ق) در کتاب «منهاج البراعه»، علامه محمدتقی شوشتری (متوفای ۱۳۷۵ ش) در «بهج الصباغه»، محمدجواد مغنیه در شرح نهج البلاغه (تألیف ۱۳۹۲ ق) و سید محمدتقی نقوی قاینی خراسانی در «مفتاح السعاده» از دیگر بزرگان قرن ۱۴ هستند که به این حکمت اشاره کرده‌اند.

مرحوم شیخ عباس قمی (۱۳۵۹ ق) در شرح حکم نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه در شرح «فی ضلال نهج البلاغه»، سید محمدحسین شیرازی در شرح خود «توضیح نهج البلاغه»، علامه محمدتقی جعفری در ذیل برخی خطبه‌ها و شرح‌های منظومی مثل شرح منظوم محمدعلی انصاریان، از جمله شرح‌های معاصری هستند که این حکمت را شرح کرده‌اند.

تحلیل کیفیت دلالت

دلالت تحول احوال انسانی بر محول حال. برخی از شارحان نهج البلاغه با رهیافت درون‌دینی و با استفاده از آیات و روایات به تحلیل شناخت خدا از طریق فسخ عزایم پرداخته‌اند. حاصل تقریر چنین است: این یکی از راه‌های شناخت خدا است که تو بر امری تصمیم می‌گیری و تمام مقدمات آن را فراهم می‌آوری، ناگهان از آن روی می‌گردانی و از انجام و پیگیری آن صرف‌نظر می‌کنی و همت بلندت برای سامان دادن آن فروکش می‌کند. چه کسی ترا منصرف کرد و چه کسی تصمیمت را از هم گسیخت تا همت بلندت سست گردد؟ او همان خداوند است (موسوی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۵؛ شوشتری، ۱۳۷۶، ص ۳۸۵؛ راوندی، ۱۳۶۴، ص ۳۵۱؛ خویی، ۱۳۵۸، ص ۳۱۶؛ سلطانی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۸؛ نقوی، بی‌تا، ص ۹۲).

این قرائت بر اساس آیات و روایات انجام شده است. برخی از شارحان این روایت علوی را با روایت نبوی «ما من آدمی إلا و قلبه بین أصبعین من أصابع الله» با اختلاف در تعبیر هم معنا دانسته‌اند. استاد بدیع‌الزمان فروزانفر این روایت را از منابع مختلف اهل سنت چون صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۱؛ احیاء علوم‌الدین، غزالی، ج ۱، ص ۷۲؛ کنزالحقایق، ص ۹۱؛ جامع‌الصغیر، ج ۱، ص ۸۳ و ج ۲، ص ۱۵۱، گزارش کرده است (فروزانفر، ۱۳۶۱، ص ۶).

آنان ارتباط مفهومی این دو روایت را چنین توضیح می‌دهند: «خداوند هرگونه بخواهد در قلب بندگانش تصرف می‌کند تا بر انجام کاری مصمم شوند و آن را با خواست خود گره بزنند. سپس دل‌هایشان را می‌گشاید تا از انجام آن کار صرف‌نظر کنند، مانند کسی که انگشتری را بین دو دست بگیرد و هر آن گونه که بخواهد در آن تصرف کند» (شوشتری، ۱۳۷۶، ص ۳۸۵).

مولوی نیز که عرفت‌الله بفسخ العزایم را با تمثیل‌های فراوان بیان کرده است، روایت نبوی یاد شده را نیز تقریباً با همان مضمون به کار می‌برد^۱ (فروزانفر، ۱۳۶۱، ص ۶).

شارحانی که روایت فسخ عزایم را هم‌معنا با روایت نبوی به عنوان نشان مدبر بودن خدا و مسخر بودن فعل انسانی تفسیر کرده‌اند، به برخی از آیات قرآن استشهاد کرده‌اند. از نظر آنان آیه ۲۴ سوره انفال به همین معنا گواهی می‌دهد «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (شوشتری، ۱۳۷۶، ص ۳۸۵؛ موسوی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۵). شوشتری حدیث قدسی را هم در تأیید این فهم از روایت می‌آورد:

«لا تقضوا أوقاتكم بسبب الملوك فإن قلوبها بيدى أجمعها عليكم رحيماً» (همان)؛ روزگار خود را با دشنام به پادشاهان از بین نبرید، زیرا دل‌های آنان در دست ما است و ما آنان را نسبت به شما مهربان می‌کنیم.

این قرائت از روایت محتاج چند بحث است: بحث نخست سازگاری آن با سایر آیات و روایات است. اگرچه این قرائت بر اساس آیات و روایات ارایه شده است، اما سازگاری آن با سایر آموزه‌های اسلامی محل بحث است. علامه محمدجواد مغنیه چنین چالشی را در شرح خود بر نهج البلاغه به میان آورده است. وی پس از گزارش قرائت یاد شده از شارحان نهج البلاغه می‌گوید: ظاهر سخن امام این کلام را برمی‌تابد که بگوییم سستی عزم و گسست همت، نشان می‌دهد که تصمیم انسان به دست خداوند است. اما این قرائت با ظاهر آیه ۱۱۵ سوره طه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» و نیز با ظاهر آیه ۱۵۹ سوره آل عمران «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» و آیه ۲۲۷ سوره بقره «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ» ناسازگار است (مغنیه، ۱۳۸۵، ص ۳۵۶).

حاصل چالش این است که چنین قرائتی از روایت، تفسیر جبرگرایانه از فعل آدمی است و با آیات دال بر اختیار منافات دارد. مغنیه بر اساس چنین چالشی روایت را به مدد شارحان نهج البلاغه به این صورت تفسیر می‌کند: «بعید نیست که مراد امام(ع) این باشد که قلب با

۱. دیده و دل هست بین اصبعین
 اصبع لطف ست و قهر و در میان
 ای قلم بنگر گر اجالیستی
 که میان اصبعین کیستی
 جمله قصد و جنبشت زین اصبع است
 چون قلم در دست کاتب ای حسین
 کلک دل با قبض و بسطی زین بنان
 فرق تو بر چار راه مجمع است

حالاتش دلیل قاطع بر قدرت و عظمت خداوند به واسطه ادبار پس از اقبالش و تصمیم به عملی و اقبال پس ادبار و روی گردانی بدون هیچ سبب آشکاری است که به هر حال، همه این امور بر اینکه خداوند متعال واحد است، دلالت می‌کند» (همان).

پاسخ این چالش بر مبنای معارف شیعی روشن است. این قرائت بر مسخر بودن آدمی و اینکه مدبری بر عزم و اراده بشر تدبیر می‌کند، دلالت دارد و این نه جبر که جباری است. قرآن بر مدبر بودن باری تعالی در همه افعال بشر تأکید دارد. نظریه امر بین الامرین و طولی بودن فاعلیت بشر و فاعلیت الهی در معارف شیعی رفع این چالش است.

بحث دوم، تحلیل ساختاری این قرائت است. برخی از شارحان چنین شناختی از خدا را در واقع مصداقی از شناخت خدا از طریق شناخت خویش خوانده‌اند. در معارف اسلامی بر «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» تأکید شده است (آمدی، ۱۳۷۸ق، ص ۶۳۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۳۲). این تأکید سبب شده است، دانشمندان مسلمان معرفت نفس را به عنوان راهی برای خداشناسی تقریر کنند و حاصل این تلاش به میان آمدن بیش از ۱۴ تقریر است.

رویت گسست عزم و سستی همت حاصل خودشناسی است و آن بر شناخت خدا رهنمون است:

«خداوند این طریق شناخت خدا را در درون انسان و اعماق وجود وی نهفته است تا فرد نتواند عذر آورد که نمی‌دانسته است. امیرمؤمنان(ع) در این حکمت فراگیری شناخت خداوند از لایه‌های وجود انسان را یادآور شده است و راه گذار از صفحه وجود انسانی را به اثبات وجود ربوبی نشان داده است (خویی، ۱۳۵۸، ص ۳۱۶).

اگر بخواهیم با تعبیر معروف دکارت سخن بگویم، بیان روایت چنین می‌شود که هر فردی در خودشناسی گسست عزم و سستی همت را نشان خدا می‌یابد. بر این اساس در چنین خودشناسی هویت از اوایی فعل ما نمایان می‌شود.

ارجاع به برهان حدوث

تقریر برخی از شارحان نهج البلاغه نشان می‌دهد که آنان دلالت فسخ عزایم بر خدا را به طریق برهان حدوث می‌دانند. برهان حدوث از مهم‌ترین ادله متکلمان در اثبات صانع است. متکلمان متقدم مناط نیاز به علت را حدوث می‌دانستند و حدوث را به مسبوق بودن وجود شیء به عدم غیر مجامع تفسیر می‌کردند. جهان و هر چه در آن است، حادث و مسبوق به نیستی

است و پس از آنکه نبود، به هستی آمده است و امر حادث محتاج علت و مُحدث است. برهان حدوث دارای دو طریق است: طریق حدوث ذوات و طریق حدوث صفات. طریق دوم خود بر دو قسم است: دلایل انفسی و دلایل آفاقی (سیوری، ۱۳۶۹، ص ۷۲).

عده‌ای از شارحان «فسخ عزم» را امر مُحدث می‌دانند که در نفس حادث می‌شود و لذا محتاج مُحدث است و چون خود فرد مُحدث فسخ نیست، پس فسخ عزم را مُحدثی باید و راه عوامل طبیعی و آن کسی نیست، جز خالق جهان هستی: «عزایم امور غیر محسوسند و فسخ آنها از جانب صاحبان عزم نیست، پس فسخ‌کننده قادری باید که توانا است و افعال دیگران را برخلاف میل آنان تغییر می‌دهد» (بیهقی، ۱۳۶۷، ص ۱۹۱).

«کسی که تصمیم بر انجام کاری گرفته است، فسخ آن را در درون خود می‌یابد و می‌داند که آن از جانب خود او نیست، پس این فسخ فاسخی دارد و هیچ فاعلی نمی‌تواند در سویدای دیگران تصرف کند، جز کسی که ذاتاً قادر مطلق باشد و آن خداوند متعال است» (کیذری، ۱۳۷۵، ص ۶۶۷؛ راوندی، ۱۳۶۴، ص ۳۵۱).

ابن ابی الحدید معتزلی شارح معروف نهج البلاغه نیز در شرح خود شناخت خدا به فسخ عزایم را بر اساس مشرب کلامی تفسیر می‌کند: «انسان بر انجام کاری مصمم می‌شود، سپس خداوند بر ذهن او چیزی را الهام می‌کند که از آن کار منصرف شود، در حالی که او اصلاً به چنین انصرافی فکر نمی‌کرد. حال اگر چنین مذبری بر این عالم نبود، هیچ‌گاه تحوّل‌های ذهنی غیرقابل پیش‌بینی برای انسان رخ نمی‌داد. این بحث نکته دقیقی دارد که متکلمان آن را بیان کرده‌اند و آن اینکه خطور فکر به ذهن انسان حتماً دارای علت و موجبی است و گرنه ترجیح بلامرجح پیش می‌آید و جانب وجود و آن خطور بر جانب عدمش بی‌هیچ دلیل مقدم می‌گردد [و این باطل است]. پس آنچه سبب خطور فکر در ذهن انسان است، خارج از ذات اوست (چون غیرارادی و به نحو پیش‌بینی‌ناپذیر صورت می‌گیرد) و آن وجود صانع عالم است» (ابن ابی الحدید، ۱۳۴۱، ص ۸۴؛ قمی، ۱۳۷۵، ص ۶۴۱).

بر اساس این بیان، فسخ عزم همچون امر وجودی است که پس از آنکه نبود، حادث می‌شود. به تعبیر ابن ابی الحدید گویی خطور فکر در ذهن است، اما آن همان فکر نیست که فرایند اختیاری و ارادی است، پس آنچه ارادی است، عزم آدمی است و فسخ، حدوث وضعیتی جدید و ناخواسته است که نمی‌تواند به خود انسان منتسب شود و چون نمی‌تواند به خودی خود حادث شود، پس حدوث آن مستند به خداوند و مُحدث عالم است. چنین تقریری از برهان

فسخ عزایم آن را به صورت قیاس ذو وجهینی موجب مرکب (قیاس افترازی شرطی منفصله) سامان می‌دهد:

- ۱ (۱) عزم می‌کنیم، اما فسخ می‌شود. (تجربه شخصی)
 - ۲ (۲) فسخ عزم یا بدون علت است یا با علت. (انفصال حقیقی)
 - ۳ (۳) فسخ عزم بدون علت مستلزم ترجیح بلامرجح است.
 - ۴ (۴) ترجیح بلامرجح محال است.
 - ۵ و ۳ (۵) فسخ عزم بدون علت نیست (۳ و ۴ و قیاس استثنایی رفع تالی).
 - ۶ و ۳ (۶) فسخ عزم علتی دارد. (۵ و قیاس استثنایی منفصله).
 - ۷ (۷) علت فسخ عزم یا انسان صاحب عزم است یا امر دیگر یا خدا.
 - ۸ (۸) انسان خود فسخ نمی‌کند. (فرض اول)
 - ۹ (۹) دیگران نمی‌توانند در سویدای شخصی تصرف کنند. (فرض دوم)
 - ۱۰ (۱۰) خدا علت حدوث فسخ عزم در دل آدمی است. (۷، ۸، ۹ و قیاس استثنایی).
- این صورت برهان نشانگر مقدمات نهفته در این برهان است. ابن‌ابی‌الحدید صدق مقدمه نخست را با ذکر نمونه‌ای از تصمیم‌های فسخ‌های مکرر عضدالدوله تأیید می‌کند (همان). پیش‌بینی‌ناپذیر بودن فسخ عزم هم دلیل بر عدم استناد آن به صاحب عزم انگاشته شده است (قمی، ۱۳۷۵، ص ۹۴؛ دخیل، ۱۳۶۴، ص ۳۵). اگر بخواهیم برهان فسخ عزایم را به برهان حدوث ارجاع دهیم، بر مبنای متکلمان باید آن را از نوع حدوث صفات بدانیم و نه حدوث ذوات و در حدوث صفات نیز آن را باید از ادله انفسی دانست و نه آفاقی.

ارجاع به برهان وجوب و امکان

برخی از شارحان فیلسوف با نظر به انتقادهای فراوان بر برهان حدوث، سعی کرده‌اند، تقریری برتر ارائه دهند و دلالت فسخ عزایم بر باری‌تعالی را در صورت برهان وجوب و امکان نشان دهند. می‌دانیم این صورت برهان را بوعلی‌سینا در شفا و اشارات تقریر کرد و مورد اقبال فیلسوفان و متکلمان فلسفی مشرب قرار گرفت (سیوری، همان، صص ۶۹-۷۰).

این برهان را برهان کوتاه دانسته‌اند که به نحو پیشین و بدون مطالعه تجربی اقامه می‌شود و شامل مقدمات زیر است:

۱. واقعیت خارجی و اذعان به وجود آن؛ ۲. حصر واقعیت خارجی به وجود ممکن یا واجب؛ ۳. نیازمندی وجود ممکن به علت به حسب تحلیل مفهوم و ذات ممکن‌الوجود که امر

بدیهی است؛ ۴. استحاله دور و تسلسل در علل ۵. فرض واجب الوجود یا علت العلل یگانه فرض موجه توجیه وجود هر ممکن (قراملکی، ۱۳۸۶، ص ۹۱).

بر اساس این برهان است که بسیاری از شارحان این حکمت، فسخ عزیمت را یک امر ممکن قلمداد کرده‌اند؛ یعنی این که عزم عازم به واسطه فسخ او شکسته شده و در اصل عزم فسخ عزم یک امر ممکن است که واقعیت خارجی دارد، این فسخ لاجرم یا ممکن است یا واجب و این بدیهی است که این امر که درون شخص عارض شده است، مستند به علتی است و چون دور و تسلسل محال است، لاجرم این فسخ عزم مستند به علت العلل و واجب الوجود است که یگانه راه توجیه این امر ممکن است. تحلیل مذکور را بسیاری از شارحان نهج البلاغه در شرح حکمت فوق بیان داشته‌اند.

این میثم بحرانی، متکلم شیعی قرن هفتم در قواعد المرام، برهان حدوث را نقد و رد می‌کند (بحرانی، ۱۴۰۶، صص ۶۷-۳۸) و برهان وجوب و امکان را بدون رخنه می‌داند (همان، ص ۶۳) و بر این اساس در شرح خود بر نهج البلاغه چنین تقریری از شناخت خدا به فسخ عزایم ارایه می‌کند: بیان استدلال این است که انسان گاهی بر کاری عزم راسخ دارد و بر اساس تصویری که نسبت به سود و انگیزه عملی دارد، تصمیم قلبی می‌گیرد و پس از اندکی تصمیم او به هم می‌خورد، به دلیل از بین رفتن آن انگیزه یا به دلیل مانعی که پیش می‌آید از عزم خود برمی‌گردد.

این دگرگونی‌ها و تصوراتی که از پس هم، از خاطر انسان می‌گذرند و باعث رجحان انجام کار مورد تصمیم می‌گردند، اموری ممکنند و در دو جهت بود و نبود نیاز به رجحان‌دهنده و تأثیرگذارنده‌ای دارد؛ دلیل رجحان اگر از ناحیه خود بنده باشد، باز خود نیاز به مرجح دارد، که در این صورت باعث دور و تسلسل می‌گردد و چون دور و تسلسل باطل است، پس ناگزیر باید مرجح به خداوندی که او دگرگون‌کننده دلها و نیت‌هاست متبہی گردد و مطلوب نیز همین است» (بحرانی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۴).

در این استدلال تغییرات و خطوط افکار متعاقب امور ممکنه‌ای در نظر گرفته شده است که در وجود و عدم مساوی‌اند و برای این که لباس وجود بپوشند، نیازمند مرجحی است، این مرجح اگر از جانب عبد باشد، لازمه‌اش دور و تسلسل است، پس به ناچار این به امری غیبی مستند است و آن خداست. در این استدلال به تصریح به برهان امکان اشاره شده که فیلسوفان و متکلمان در اثبات وجود خدا مطرح می‌کنند و از ممکن به واجب بار می‌آیند (بحرانی، ۱۳۶۶، ص ۶۳۶؛ کاشانی، ۱۳۷۸، ص ۷۱۴).

هم‌چنین است، تقریر یکی از شارحان معاصر:

«هر خاطره‌ای از خاطرات، ممکن است، یعنی ورود یا عدم ورودش در قلب ضرورت ندارد و بنابراین امکان وجود و عدم آن مساوی است و وجود و خضور آن در قلب بدون مؤثر و علت، ترجیح بدون مرجح و غیر معقول است، پس باید مرجح و علتی داشته باشد، و آن اگر خاطره‌ای دیگر باشد، یا فرض می‌شود که وجودش معلول همان خاطره‌ای است که خود معلول این خاطره می‌باشد. بنابراین دور و تقدم شیء بر نفس لازم می‌شود. و اگر فرض شود که وجود خاطره دوم که علت خاطره اول است نیز معلول خاطره سوم و آن هم معلول خاطره دیگر است، در نهایت تسلسل لازم می‌شود، علاوه بر این که انسان وجداناً در هنگام خضور هر خاطره‌ای تسلسل وار خاطرات دیگری نمی‌ابد که این خاطره مسبوق به آنها باشد، بنابراین خاطره‌ای که صارف شده مؤثر و علتش از خارج است و آن جز غیب این عالم نیست» (صافی گلپایگانی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹).

تحلیل مدلول و نتیجه برهان

شارحان نهج البلاغه بر حسب تنوع در تقریر برهان فسخ عزایم، مدلول‌های متعددی را به عنوان نتیجه برهان به میان آورده‌اند. شارحانی که با رهیافت برون‌دینی، یعنی با رویکرد کلامی و فلسفی، برهان فسخ عزایم را تقریر می‌کنند، اثبات وجود باری تعالی را نتیجه آن می‌دانند. در رهیافت کلامی وجود محدث و در رهیافت فلسفی وجود واجب‌الوجود اثبات می‌شود (راوندی، همان، ص ۳۵۱؛ ابن ابی‌الحدید، همان، ص ۸۴).

برخی از شارحان این برهان را بر صفت قدرت و قاهریت خداوند رهنمون می‌دانند. فسخ عزایم نشانگر عجز و ناتوانی بشر و قدرت و توانایی خداوند متعال است. بی‌هقی این بیان را به صورت «قیل» می‌آورد:

گفته شده است، فسخ عزایم دلیل بر سستی و ناتوانی صاحب آن عزایم است که لاجرم قادر متعال به طریق فسخ عزایم انسان، سستی و ضعف وی را آشکار می‌سازد (همان، ص ۱۹۱؛ کیذری، همان، ص ۶۶۷؛ نواب لاهیجی، بی‌تا، ص ۳۱۴؛ عبده، بی‌تا، ص ۲۰۸؛ خوانساری، ۱۳۷۳، ص ۳۵۲).

مغنیه علاوه بر قدرت و عظمت الهی مدلول طریق فسخ عزایم را یکتایی خداوند می‌داند: «بعید نیست که مراد امام(ع) این باشد که قلب با حالاتش دلیل قاطع بر قدرت و عظمت خداوند به واسطه ادبار پس از اقبالش و تصمیم به عملی و اقبال پس ادبار و روی گردانی بدون

هیچ سبب آشکاری است که به هر حال همه این امور بر اینکه خداوند متعال واحد است، دلالت می‌کند (مغنیه، ۱۳۸۵، ص ۳۶۵).

بسیاری از شارحان نهج البلاغه، به ویژه کسانی که با رهیافت درون‌دینی و در پرتو آیات و روایات به تحلیل برهان فسخ عزایم پرداخته‌اند، مدلول آن را مدبر بودن و ربوبیت خداوند می‌دانند. انسان از طریق تأمل در فسخ عزایم می‌تواند به این حقیقت رهنمون شود که مدبر حقیقی خداوند متعال است. در روایاتی که شیخ صدوق طریق فسخ عزایم را گزارش می‌کند، بر تفوق تدبیر الهی تأکید می‌شود. بنا به گزارش وی کسی از امیرمؤمنان پرسید که چگونه و به چه طریقی خدایت را شناختی؟ فرمود: با فسخ عزایم و نقض شدن همت و قصدم، زمانی که فعلی را قصد نمودم، بین من و این قصدم فاصله‌ای افتاد و زمانی که بر فعلی عزم کردم، دست قضا و تقدیر عزایم را به هم می‌زد، فهمیدم که غیر از من در جهان مدبری است (صدوق، ۱۴۰۳، ص ۳۳). از شروحاتی که بر وجود مدبر تأکید دارند می‌توان نمونه‌های زیر را نام برد (قمی، همان، ص ۹۴؛ خوانساری، همان، ص ۳۵۷؛ راوندی، همان، ص ۳۵۱).

تحلیل و تطبیق

بررسی تطبیقی شرح‌های نهج البلاغه نشان می‌دهد که شارحان در مواجهه با معرفت خدا به فسخ عزایم، دو رهیافت درون‌دینی و برون‌دینی اخذ کرده‌اند. در رهیافت نخست این روایت در پرتو آیات و روایات تفسیر می‌شود و آن مصداقی از معرفت خدا از طریق معرفت نفس تلقی می‌شود و بدون آن که به نحو عام و به روش رایج نزد فیلسوفان و متکلمان تقریر شود، حد اوسط در این تقریر تحول احوال انسانی، آمد و شد عزم درونی و استواری و سستی همت آدمی است و انسان از طریق رویت چنین تحول حال در آینه معرفت نفس به وجود مدبری پی می‌برد که مقلب القلوب و محول الاحوال است و از این طریق توحید افعالی و فاعلیت مطلقه الهی را به تماشا می‌نشیند. حضور خدا را در درونی‌ترین ساحت وجودی خویش تجربه می‌کند. اراده‌شکن اوست و به تدبیر او بین من و تصمیم فاصله می‌افتد، پس فسخ عزایم خود هویت از اوایی دارد.

در رهیافت برون‌دینی، طریق فسخ عزایم به برهانی با مأخذ عام تحویل می‌شود و این مأخذ عام یا حدوث است یا امکان. به هر روی استقلال و موضوعیت فسخ عزایم رخت می‌بندد و آن مصداقی از امر حادث و یا امر ممکن الوجود تلقی می‌شود. در این صورت مدلول برهان اثبات وجود باری تعالی یا به عنوان محدث و یا به عنوان واجب موجب است. در رهیافت برون‌دینی

مقایسه عزم با فسخ نکته آموز است، زیرا در صورت تقریر آن به صورت برهان وجوب و امکان تفاوت بین عزم و فسخ از بین می‌رود و هر دو به عنوان امر ممکن محتاج واجب تلقی می‌شوند و در صورت برهان حدوث نیز یا باید به همین یکسانی ملتزم بود و یا جستجو از عامل فسخ عزم و عدم جستجو از عامل عزم را به خداشناسی مبتنی بر مجهولات به تعبیر استاد مطهری نسبت داد. (اینکه در میان آثار و معلولات کدام اثر است که علت و سبب آن بر ما مجهول است و هر جا علت مجهول بود، بگوییم این یکی دیگر کار خداست، نتیجه این طرز تفکر این است که خدا را در میان مجهولات جستجو کنیم (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۴۱۳)، استاد مطهری چنین طریقی بر اثبات وجود خدا را از جمله علل گرایش به مادی‌گری می‌داند. طریقی فسخ عزم در رهیافت برون‌دینی به معرفت او می‌انجامد، یعنی فردی خدا را نمی‌شناسد و از طریق تأمل در نحوه حدوث و یا سبب وجود فسخ عزم پی به وجود محدث و یا واجب می‌برد. اما معرفت خدا در رهیافت درون‌دینی معرفت ثانوی است. یعنی فردی که خدا را می‌شناسد، قادریت، قاهریت و تدبیر او را در آینه فسخ عزم نظاره می‌کند و در واقع، معرفتش راسخ‌تر و فزون‌تر می‌شود.

اصل مطلب این است که معرفت خدا به فسخ عزم محتاج نگرش خاص به فسخ عزم است و مراد از نگرش خاص تأملات فلسفه و کلامی نیست، بلکه نگاه غیر استقلال‌ی و آیه‌ای به آن است. تجربه فسخ عزایم فرد صاحب چنین نگاهی را به تجربه حضور مدبر رهنمون می‌سازد.

نتیجه

مطالعه حاضر تنوع رهیافت و گوناگونی تقریر خداشناسی از طریق فسخ عزایم را به شرح زیر نشان داد:

۱. شارحان از سه رهیافت درون‌دینی، فلسفی و کلامی برخوردارند.
۲. سه تقریر مختلف از برهان فسخ عزایم وجود دارد که به ترتیب بر سه امر تغییر احوال درونی، حدوث فسخ عزایم و وجود فسخ عزم (به عنوان امر ممکن) استوارند.
۳. بر اساس سه تقریر یاد شده، مدلول طریقی فسخ عزایم نیز گوناگونی می‌یابد؛ تدبیر الهی، وجود صانع و محدث و وجود واجب‌الوجود علاوه بر سه مدلول عمده‌ای که بیان شد در برخی از شروح صفت قدرت الهی و نیز یکتایی خداوند نیز نتیجه این خداشناسی تلقی شده است.
۴. در رهیافت درون‌دینی، طریقی فسخ عزایم به عنوان شناخت خدا از طریق خودشناسی

لحاظ می‌شود، اما در رهیافت‌های دیگر فسخ عزایم و خودشناسی موضوعیت نمی‌یابند، بلکه به عنوان مصداقی از امر محدث و یا ممکن تلقی می‌شوند.

رهیافت‌های فلسفی و کلامی معرفت حاصل از فسخ عزایم را معرفت نظری و حاصل تأملات عقلی و منطقی می‌دانند، اما در رهیافت درون‌دینی می‌توان معرفت حاصل از طریق فسخ عزایم را به معرفت تجربه‌ای (تجربه حضور مدبّر در خویشتن) و یا معرفت وجودی دانست.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، ابو حامد (۱۳۴۱ق)، "شرح نهج البلاغه"، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، "لسان العرب"، بیروت، دار صادر.
۳. ابن سینا، عبدالله (۱۳۴۰)، "الاشارات و التنبيهات"، تصحیح محمود شهابی، تهران، دانشگاه تهران.
۴. آمدی، عبدالواحد (۱۳۷۸ق)، "غرر الحکم و درر الکلم"، ترجمه محمدعلی انصاری، قم، انتشارات دار الکتاب.
۵. انصاری قمی، محمد علی (بی تا)، "شرح نهج البلاغه منظوم"، تهران، مولف.
۶. بحرانی، میثم بن علی (۱۳۶۲)، "شرح نهج البلاغه"، بی جا، دفتر نشر الکتاب.
۷. _____ (۱۳۶۶)، "اختیار مصباح السالکین"، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۸. _____ (۱۳۷۵)، "ترجمه شرح نهج البلاغه"، ترجمه قربانعلی مقدم، علی اصغر نوایی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۹. _____ (۱۴۰۶)، "قواعد المرام"، تحقیق سید احمد حسینی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۱۰. بیهقی کیدری، محمد بن حسین (۱۳۷۵)، "حداثق الحقائق فی شرح نهج البلاغه"، قم، بنیاد نهج البلاغه.
۱۱. بیهقی (فرید خراسان)، علی بن زید (۱۳۶۷)، "معارج نهج البلاغه"، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی.
۱۲. تهرانی، آغابزرگ (بی تا)، "الذریعه الی تصانیف الشیعه"، بیروت، دار الاضواء.
۱۳. جعفری، محمد تقی (۱۳۷۴)، "ترجمه و تفسیر نهج البلاغه"، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. حسینی خطیب، حسین (۱۳۶۷ق)، "مصادر نهج البلاغه و اسانیده"، بیروت، دار الزهراء.
۱۵. حسینی شیرازی (بی تا)، "توضیح نهج البلاغه"، تهران، دار التراث الشیعه.
۱۶. حلّی، حسن بن سلیمان (۱۳۷۰ق)، "مختصر بصائر الدرجات"، نجف، مطبعه الحیدریه.

۱۷. خوانساری، جمال‌الدین محمد (۱۳۷۳)، "شرح غررالحکم و درر الکلم"، مقدمه و تصحیح ارموی و میرجلال‌الدین حسینی، تهران، دانشگاه تهران.
۱۸. خویی، میرزا حبیب‌الله (۱۳۵۸)، "منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه"، تهران، مکتبه الاسلامیه.
۱۹. دخیل، علی محمد علی (۱۳۶۴)، "شرح نهج البلاغه"، بیروت، دار المرتضی.
۲۰. دیلمی، محمدحسن بن محمد (۱۳۹۸ق)، "ارشاد القلوب"، بیروت، مؤسسه اعلمی المطبوعات.
۲۱. راوندی، سعید بن هبه‌الله (۱۳۶۴)، "منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه"، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۲۲. سلطانی، محمدحسین (۱۳۷۹)، "نهج البلاغه منظوم"، تهران، به آفرین.
۲۳. سیدرضی (۱۳۸۳ق)، "شرح نهج البلاغه"، ترجمه اسدالله مشیری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۴. سیوری فاضل، مقداد (۱۳۹۶ق)، "الوابع الالهیه فی المباحث الکلامیه"، تصحیح محمدعلی قاضی طباطبایی، تبریز.
۲۵. _____ (۱۳۹۶ق)، "الوابع الالهیه فی المباحث الکلامیه"، تصحیح محمدعلی قاضی طباطبایی، تبریز.
۲۶. شعیری، تاج‌الدین محمد (۱۳۶۳) "جامع الاخبار"، قم، منشورات الرضی.
۲۷. شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۸)، "ترجمه نهج البلاغه"، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲۸. شوشتری، محمدتقی (۱۳۷۶)، "نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه"، تهران، امیر کبیر.
۲۹. صادقی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۳۸۶)، "الهیات در نهج البلاغه"، قم، بوستان کتاب دفتر تبلیغات.
۳۰. صدوق، محمد بن علی بن الحسین (۱۳۹۸ق)، "التوحید"، تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، مکتبه الصدوق.
۳۱. صدوق، محمد بن علی بن الحسین (۱۴۰۳ق)، "الخصال"، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۳۲. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، "مجمع البحرین"، تهران، مرتضوی.
۳۳. عبده، محمد (بی تا)، "شرح نهج البلاغه"، قاهره، مطبعه الاستقامه.

۳۴. فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۵)، "روش شناسی مطالعات دینی"، مشهد، دانشگاه رضوی.
۳۵. فرامرز قراملکی، احد؛ فلاح، محمدجواد (۱۳۸۶)، "خداشناسی علوی در مثنوی مولوی"، آینه میراث، صص ۳۸، ۱-۱۴۴، ۱۵۵.
۳۶. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، "کتاب العین"، قم، هجرت.
۳۷. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۱)، "حادیث معنوی"، تهران، امیرکبیر.
۳۸. فیض الاسلام، علی نقی (۱۳۷۹)، "ترجمه و شرح نهج البلاغه"، تهران، فقیه.
۳۹. قاضی خاکباز، حمید (۱۳۷۲)، "نهج البلاغه منظوم"، کلمات قصار، تهران، شهرآب باهمکاری بنیاد نهج البلاغه.
۴۰. قراملکی، قدردان (۱۳۸۶)، "حدا در حکمت و شریعت"، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
۴۱. قریشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، "قاموس قرآن"، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۴۲. قزوینی حائری (۱۳۳۷)، "شرح نهج البلاغه"، نجف، مطبعه النعمان.
۴۳. قمی، شیخ عباس (۱۳۷۵)، "شرح حکم نهج البلاغه"، قم، بنیاد نهج البلاغه.
۴۴. کاشانی، ملافتح الله (۱۳۷۸)، "تنبیه الغافلین وتذکره العارفين"، تهران، پیام حق.
۴۵. کمره‌ای، محمد باقر (۱۳۵۶)، "منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه"، (خویی)، تهران، مکتبه الاسلامیه.
۴۶. لیبی واسطی، علی بن محمد (بی تا)، "عیون الحکم و المواعظ"، قم، منشورات المکتبه العامه.
۴۷. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، "بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الأئمه الاطهار"، بیروت، مؤسسه وفا.
۴۸. محمد رضایی، محمد (۱۳۷۳)، "الهیات فلسفی"، قم، بوستان کتاب.
۴۹. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)، "مجموعه آثار"، ج ۱۳، قم، انتشارات صدرا.
۵۰. معارف، مجید؛ فرامرز قراملکی، احد؛ فلاح، محمدجواد (۱۳۸۷)، "بررسی اسناد روایت عرفت الله..."، تهران، تحقیقات قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا.
۵۱. مغنیه، محمد جواد (۱۳۸۵)، "فی ظلال نهج البلاغه"، بیروت، دارالعلم للملایین.
۵۲. مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۷۴)، "جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه"، تهران، نی.
۵۳. موسوی، سید عباس علی (۱۳۷۶)، "شرح نهج البلاغه"، بیروت، دارالرسول الاکرم، دارالمحججه البيضاء.

۵۴. نقوی قاینی خراسانی، محمدتقی (بی تا)، "مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه"، تهران، مکتبه المصطفوی.
۵۵. نواب لاهیجی، محمد باقر (بی تا)، "شرح نهج البلاغه"، تهران، اخوان کتابچی.
۵۶. نیشابوری، فتال (۱۴۰۶ق)، "روضه الواعظین"، تصحیح و تعلیق شیخ حسین اعلمی، بیروت، موسسه اعلمی.